

حل مسئله

یوسف اباذری *

چکیده

در این مقاله نسبت میان حل مسئله جزء‌گرایانه یا اصلاحی با حل مسئله کل‌گرایانه یا بوتویایی سنجیده می‌شود و تغییر پارادیمی از اولی به دومی مورد تأکید قرار می‌گیرد. سپس نظریه سه جهان پوپر ارائه می‌گردد. هدف از ارائه این نظریه و یاری گرفتن از آرای لاکاتوش برای تکمیل آن، تصریح نقش طرحهای تحقیقاتی رقیب در حل مسئله و تأثیر نقادی بر پیشرفت علم است. در پایان با توجه به این مقولات نظری وضعیت آکادمیک ایران به شیوه‌ای نقادانه بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی: حل مسئله، علم، سه جهان، جزء‌گرایانه، کل‌گرایانه، طرح تحقیقاتی، وضعیت آکادمیک، معرفت‌عینی، نقادی.

۱. تعریف مسئله اجتماعی هر چه باشد برای حل آن دو راه بیشتر وجود ندارد. یکی را می‌توان جزءگرایانه یا اصلاحی نامید و دیگری را کل‌گرایانه یا یوتوپیایی. راه‌های کل‌گرایانه برآنند که حل مسئله اجتماعی وابسته به حل کلیه مسایل اجتماعی در زمانی مفروض است. این راه حل از آن جهت یوتوپیایی است که حل یک مسئله از آن حیث که در گرو حل همه مسایل است به آینده‌ای موکول می‌شود که بنیان جامعه حاضر زیر و زیر شده باشد. مارکسیسم کلاسیک یا جنبش‌های آخرالزمانی که فلسفه‌های دیگر خواسته و ناخواسته مبین دیدگاه آنها است از این قبیل هستند. راه‌های جزءگرایانه عکس این نظر را دارند. از نظر پیروان این نظریه حل مسئله‌ای اجتماعی هر چند ممکن است فقط با حل آن مسئله ممکن نباشد اما می‌توان با تغییر یکی دو مسئله وابسته دیگر تغییر مطلوب را به وجود آورد. بنابراین نیازی به راه‌های کل‌گرایانه و یوتوپیایی نیست. آنچه باید به آن همت گذاشت حل مسایل در حیطه کوچک است و بهبود بیشتر با حل مسایل بیشتر به وجود خواهد آمد، پس نیازی به تغییرهای کل‌گرایانه و یوتوپیایی نیست و حتی در صورت بروز چنین تغییراتی مسایل اجتماعی دست نخورده باقی خواهند ماند.

۲. کدام یک از این دو شیوه موفق‌تر بوده‌اند؟ در میان مارکسیست‌ها که به طور کلی معتقد به نظریه کل‌گرایانه هستند دو نظریه پرداز عمده را می‌توان نام برد که آراء و نظریات‌شان در این مورد جالب نظر است: لنین و گرامشی. لنین نظریه مشهوری درباره دولت دارد که آن را اندک زمانی قبل از انقلاب اکتبر در کتاب دولت و انقلاب شرح داده است. وی در این کتاب بر آن است که برای رفع استثمار و بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی و جز آن می‌بایست دستگاه دولت را خرد کرد و درهم شکست و از میان برد و دولت جدیدی ساخت که بینانهای آن به طور مطلق بر اصول دیگری استوار شده باشد؛ در چنین صورتی است که می‌توان به حل مسائل اجتماعی نایل آمد. اگر دستگاه دولت قدیم خرد و نابود نشود، از آن جا که حل هر مسئله در گرو حل مسایل اجتماعی دیگر است، حتی اگر مسئله‌ای در جایی حل شود و بهبودی اندک حاصل شود، این بهبود حل مسایل را که در گرو تخریب ماشین دولت است به تأخیر خواهد انداخت؛ بنابراین بهتر آن است که زمان را بیهوده بر سر تحقیق درباره این یا آن مسئله و احتمالاً حل آنها به هدر نداد و مستقیماً به سراغ خرد کردن ماشین دولت رفت.

۳. گرامشی که دو دهه آخر عمر خود را در زندانهای موسولینی سپری کرد ایام زندان را

صرف اندیشیدن در چند و چون تغییرات عمیق اجتماعی کرد. حاصل گفته‌های او که در یادداشت‌های زندان (گرامشی ۱۹۷۶) گرد آمده است چنین است: میان دولتهای استبدادی شرقی و دولتهای اروپایی که بر اساس دموکراسی بورژوازی اداره می‌شوند - دموکراسی‌ای که ابداً مورد قبول گرامشی نیست - تفاوتی عمیق وجود دارد. در دولتهای استبدادی دولت همه چیز است، جامعه مدنی هیچ چیز؛ و در جوامع متکی بر دموکراسی بورژوازی هر چند دولت قدرت دارد اما قدرت اصلی در جامعه مدنی نهفته است. دولت در این گونه جوامع قدرت خود را اعمال می‌کند منتهی نه با قهر عریان و نه در قالب نوعی ایدئولوژی ایده‌آلیستی که فقط در حیطه اندیشه سیر می‌کند، بلکه در قالب دستگاههای ایدئولوژیک که حیطه عمل آنها مؤسسات و نهادهای مدنی است، مؤسسات و نهادهایی از قبیل آموزش و پرورش و دانشگاهها و زندانها و جمعیت‌های گوناگون و عمده‌تر از همه عناصر زندگی روزمره. از نظر گرامشی در چنین جوامعی برخلاف جوامع شرقی تسخیر قدرت دولتی دوانمی‌کند زیرا که رویارویی اصلی میان گروه‌های متفاوت اجتماعی در جامعه مدنی صورت می‌گیرد. برای فتح دولت نخست باید جامعه مدنی فتح شود. مفهوم هژمونی گرامشی یکی از مفاهیمی است که درک عملکرد آن به فهم چگونگی این امر یاری می‌رساند. از نظر گرامشی گروه‌های متعدد و متفاوت اجتماعی برای کسب هژمونی مبارزه می‌کنند و کسی پیروز است که این مبارزه را در جامعه مدنی برده باشد. به دست آوردن هژمونی در جامعه مدنی به معنای ورود به زندگی روزمره مردم و درک مسایل آنان در متن همین زندگی و کمک به حل مسایل در همین حیطه است. به عبارت دیگر گروه‌هایی قادرند پشتیبانی مردم را کسب کنند که به حل مسایل جزء به جزء مردم در جریان زندگی روزمره یاری کرده باشند. گرامشی هر چند هنوز به نوعی دیدگاه یوتوپایی اعتقاد دارد اما رسیدن به آن یوتوپیا و کلیت کاملاً دگرگون را در گرو حل مسایل جزئی و کسب هژمونی در جامعه مدنی می‌داند.

۴. جنبشهای جهان سومی اعم از مارکسیستی یا جز آن برای حل مسایل اجتماعی از پی مدل لنینی رفتند. کل مبارزاتی که در جهان سوم صورت گرفت و حتی گرایشهایی که در غرب در صدد برانداختن دموکراسی بورژوازی برآمدند الگوی لنین را الگوی معتبر متصور شدند. بعد از شکست جنبشهای دانشجویی دهه ۶۰ قرن بیستم بود که ناکارآمدی الگوی لنینی آهسته آهسته آشکار و برملا شد و آرای کسانی همچون گرامشی به رغم آن که سی چهل سال از ارائه آن می‌گذشت از بوتۀ فراموشی در آمد و مد نظر کسانی قرار گرفت که در پی ایجاد تغییرات عمیق در جامعه بودند. لوئی آلتوسر، فیلسوف فرانسوی، با الهام از گرامشی مقاله مشهور «ایدئولوژی و

دستگاه ایدئولوژیکی دولت» (آلتوسر ۱۹۷۷) را نوشت. آلتوسر در این مقاله بر آن شد که نبرد ایدئولوژی‌های مجرد برای فتح دولت که آن همه نزد مارکسیست‌های اولیه مقامی شاخص داشت، کارایی خود را از دست داده است. اکنون رویارویی واقعی به این یا آن حیطه مشخص یا انضمامی اجتماعی که به قول او «مادی» اند کشانده شده است. منظور آلتوسر از مادی بودن این حیطه‌ها به هیچ وجه ربطی به داستان مبارزه هستی‌شناسانه میان ماده و ایده و تفوق یکی بر دیگری ندارد. بلکه منظور این است که این حیطه‌ها - که قبلاً از آنها نام بردیم - حتی و حاضر وجود دارند و گروه‌های متفاوت اجتماعی با ایده‌های متفاوت بر سر اداره آنها با یکدیگر در رقابت هستند و اگر قرار باشد مسئله‌ای در درون این دستگاه‌های انضمامی طرح و حل شود می‌بایست با توجه به تأثیر مستقیم آن بر زندگی مردم و با یاری خود مردم طرح و حل شود.

۵. در دهه هفتاد مارکسیسم ارتدوکس به سبب نقایص نظری بسیار و مارکسیسم لنینی به سبب لویاتانی که ساخته بود جذابیت خود را از دست دادند. نظریه پردازان رادیکالی هم چون دریدا و فوکو و هابرماس و دیگران بسته به اینکه بخواهند از دیدگاه و اساسی‌گرایانه استفاده کنند یا بازسازی‌گرایانه در پی طرح مسایل از دیدگاه‌های دیگر برآمدند؛ و جدالی که میان مدرنیست - هایی از قبیل هابرماس و به اصطلاح پست مدرنیست‌های از قبیل فوکو و دریدا در گرفت کاملاً با ابزارهای فلسفی و جامعه‌شناسانه و سیاسی جدیدی صورت گرفت که ربطی به دیدگاه‌های تخریب‌گرایانه لنینی نداشت. اما این پرسش کماکان به قوت خود باقی ماند که اگر بناست تغییری در وضع موجود صورت گیرد چگونه باید صورت گیرد.

۶. آیا گرامشی بر حق بود که تفاوتی عمیق بین جوامع شرقی و غربی قایل شد و دو نوع شیوه متفاوت برای حل مسایل آنها پیشنهاد کرد؟ شکست کشورهای کمونیستی و فروپاشی آنها نشان داد که گرامشی در نیمه‌ای از نظر خود اشتباه کرده است، بدین معنا که در شرق نیز فتح دولت هر چند آن دولت قاهر باشد دردی را دوا نمی‌کند. بنابراین یگانه چیزی که برای حل مسایل اجتماعی باقی می‌ماند همان راه حل گرامشی است یعنی یاری جستن از مردم برای حل مسایل روزمره. حال اگر گروه‌های سیاسی نیز می‌خواهند به حل مسایل کمک کنند و در کسب هژمونی بکوشند باید در همین حیطه به رقابت پردازند.

۷. تاکنون به گونه‌ای سخن گفته‌ایم که حل مسایل اجتماعی ملک طلق چپهای کل‌گرایی مثل مارکسیست‌ها و آخرالزمان‌گرای هایدگری یا پیروان جورواجور آنهاست. این راه حل‌های کل‌گرایانه هر دو به شکست انجامیده‌اند و پیروان نظریه‌های انتقادی راه‌حل‌هایی را برگزیده‌اند که به رغم آنکه آنها را با واژگانی نو و هیجان‌انگیز - حداقل برای جوانان - بیان کرده‌اند چندان از راه‌حل‌های مصلحان بی سر و صدای قدیمی دور نیست. فوکو به رغم فلسفه جذاب و فریب‌بازش زمانی که خود در عمل خواست در حل مسئله‌ای اجتماعی شرکت کند به گروهی پیوست که درصدد بهبود وضعیت زندانهای فرانسه بود و دریدا جزء پیشنهاد دهندگان و مجریان برنامه‌ای بود که می‌خواست آموزش فلسفه را در دبیرستانهای فلسفه اصلاح کند و هابرماس نیز برخلاف چه‌گوارا که در صدد تشکیل گروه‌های چریکی در این کشور یا آن کشور آمریکای لاتین بود به سفیر فرهنگی مصلحان جهان بدل شده است و با سخنرانی در این یا آن کشور می‌کوشد که فلسفه مصلحانه را ترغیب و ترویج کند.

۸. ما اندکی پیشتر از "مصلحان بی سر و صدای قدیمی" یاد کردیم، آنان چه کسانی هستند؟ بهتر است شرح این امر را از زبان یکی از نظریه‌پردازان مطرح زمان معاصر، ریچارد رورتی، مطرح کنیم: "به نظر کسانی که با این مفهوم نیچه موافق‌اند که «آخرین انسانها» بوی بد می‌دهند، مسخره خواهد آمد که پیشنهاد کنیم هدف سازمان اجتماعی انسان، و تفکر اخلاقی رسیدن به آسایش باشد، ولی این پیشنهاد به نظر دیکنز مسخره نمی‌آید و به همین دلیل است که دیکنز را مارکسیست‌ها و سایر کشیشان ریاضت‌کش تحت عنوان "مصلح بورژوا" طرد کرده‌اند. اصطلاح مارکسیستی "بورژوا" معادل اصطلاح "آخرین انسان" نیچه است و شامل همه چیزهایی می‌شود که کشیش ریاضت‌کش خواهان تطهیر آنهاست. چرا که مارکسیسم همانند افلاطون‌یسم و هایدگریسم برای انسانها چیزی بیش از آسایش می‌خواهد. خواستار تغییر شکل است، تغییر شکلی بر مبنای طرح واحد جهانی؛ مارکسیست‌ها پیوسته آنچه را انسان نوین سوسیالیستی می‌نامند به تصویر می‌کشند. دیکنز نمی‌خواست کسی را تغییر دهد جز از یک جنبه: او می‌خواست آنها عابران خیابان را ببینند و مقصودشان را بفهمند؛ او نمی‌خواست مردم با زدن برجسبهای اخلاقی یکدیگر را معذب سازند بلکه خواستار آن بود که متوجه هم‌نوعان خود شوند ... به رغم نداشتن هدفی بالاتر از راحتی ارتباطات انسانی، دیکنز برای رسیدن به برابری و آزادی بسیار تلاش کرد. آخرین خط نوشته سنگ مزار سویفت که خود سفارش نوشتن‌اش را داده بود: «اگر جرأت دارید از او تقلید کنید؛ او در خدمت آزادی انسان بود». برای لوح مقبره دیکنز نیز کاملاً مناسب است. ولی دیکنز خدماتش را به آزادی با خشمی لجام گسیخته که سویفت به خود

نسبت می‌داد انجام نداد، بلکه با چیزی که بورژوازی بود انجام داد- اشکهای احساساتی و آنچه اُروِل خشم رحیمانه می‌نامید ... «در الیور توئیست، روزگار سخت، خانه متروک و دوریت کوچولو دیکنز با خشونت بی‌سابقه به نهادهای انگلیسی حمله کرد با این حال توانست این کار را بدون منفور شدن انجام دهد. بالاتر از همه اینکه خود مردمی که دیکنز به آنها حمله کرده بود چنان او را تمام و کمال جذب کردند که خود دیکنز به صورت نهادی ملی درآمد». به همین دلیل من فکر می‌کنم اصطلاح خشم رحیمانه نزد اُروِل به این معنی است: خشمی که بری از شرارت است چراکه فرض را بر این می‌گذارد که گناه نتیجه نادانی است تا رذالت و شر را به محض و قوف به آن می‌توان درمان کرد. این همان خشمی است که بعدها مارتین لوترلینگ* به آن اشاره کرد. ولی از نوع خشم کشیشان ریاضت‌کش نیست چون آنان عقیده دارند که تغییر اجتماعی نوعی سازگاری دوجانبه نیست بلکه بازآفرینی است- برای اینکه اوضاع بهتر شود باید انسان جدیدی بیافرینیم ... خشم آنها (کشیشان ریاضت‌کش) رحیمانه نیست به این معنی که هدف آنها نشان دادن فقدان فهم متقابل افراد خاص از مقصود یکدیگر نیست، بلکه بیشتر، هدف آنها برملا ساختن نقصانی انتولوژیک است... بخشندگی و رحمت نهفته در خشم دیکنز و کینگ از این فرض آنها نتیجه می‌شود که مردم باید به جای توجه به بازسازی دستگاه معرفت و شناخت خود فقط به افراد آسیب دیده توجه کنند و به جزئیات درد و رنج آنها بپردازند» (رورتی ۱۳۷۳: ۲۱۰-۲۰۸).

تفسیر همه چیزهایی که رورتی در اینجا گفته است مدنظر نیست اما او نکاتی را پروبلما تیزه کرده است که شایسته است بر آنها انگشت بگذاریم. فلسفه از آن حیث که به ماهیت‌گرایی گرایش دارد و در صدد تغییر کل وجود بشر است در انجام اصلاحات که نخستین قدم آن رؤیت رنجهای دیگری است ناتوان است. کسانی دیگر مثل رمان نویسها به سبب گرایش به دیدن جزئیات و رؤیت انسانها در وضعیتهای انضمامی می‌توانند به نهادهایی که آزادی و سعادت بشری را محدود کرده‌اند حمله‌های مؤثرتری انجام دهند و در نتیجه در انجام اصلاحات توانا ترند. رورتی از زبان اُروِل که خود رمان نویس مصلح توانایی بود درباره دیکنز می‌گوید که او با خشم به نهادهای انگلیسی حمله کرد اما از آن جهت که خشم او رحیمانه بود خود به صورت

*. مارتین لوترلینگ رهبر سیاه پوست جنبش مدنی در امریکا که اکنون در طراز گاندی و ماندلا قرار دارد: آزادیخواهانی که با توسل به عدم

خشونت در پی ایجاد جامعه‌ای آزاد و عادلانه برای همه نوع بشر بودند. او نیز همچون گاندی ترور شد. مارتین لوترلینگ را یکی از اطاغان برجسته

نهادی ملی در آمد. معنای این سخن چیست؟ رمانهای دیکنز پر است از انسانهای مطرود و رانده شده و در به در که دیکنز با وسواس و علاقه سرنوشت آنها را تا مرگی احساساتی یا عاقبت به خیریی سبکبارانه پی می‌گیرد. دیکنز دیگران را نیز اعم از آنکه احزاب سیاسی باشند یا مصلحان اجتماعی، ملکه انگلستان باشند یا زنان طبقه متوسط انگلستان دعوت می‌کند که فقط ناظر سرنوشت مطرودان نباشند بلکه اگر می‌توانند کاری برای آنان انجام دهند. همین زنان طبقه متوسط و بالای متوسط بودند که بسیاری از نهادهایی را که اکنون به NGO معروف شده‌اند تأسیس کرده‌اند یا به تأسیس آن یاری رسانده‌اند تا بتوانند دست رنجوران و مطرودان را بگیرند. تفاوت بین سیاست لنین و گرامشی چندان دور از تفاوتی نیست که رورتنی بین منش فیلسوفانه و منش رمان نویسانه می‌گذارد. زمانی که مسئله جامعه مدنی در ایران مطرح شد ذهن فلسفه‌زده ایرانی در جستجوی "تبار" های آن به سراغ منتسکیو و لاک و کانت و هگل و مارکس و هانا آرنت و هابرماس رفت - بگذریم از اینکه در این کار موفق شد یا خیر. اما به ذهن زنان و مردان "مصلح" نرسید که کرسی وکالت یا شورای شهر را رها کنند و به میان دختران ایلام روند و از نزدیک به رمز و راز خودکشی آنان پی ببرند و مهمتر از آن نهادی بسازند که آنان را به زندگی امیدوار کند تا دست روی خود بلند نکنند.* ظاهراً گفته شده است که یکی از خانمهای عضو شورای شهر سابق دو سال از زمان عضویت خود در این شورا را در پاریس و نیویورک گذرانده است تا به رمز و راز شهر - داری پی برد. آیا بهتر نبود که او این زمان را در جنوب شهر تهران سپری می‌کرد و نهادی می‌ساخت که دختران فراری را سر و سامان بخشد. شاید دلیل این باشد که اینان بر این پندار بودند که اگر دستگاه دولت به معنای اعم را تصاحب کنند و رمز و راز دولت - داری را فرا بگیرند در طرفه‌العینی مسایل را حل خواهند کرد. غافل از آنکه ما در عصری زندگی می‌کنیم که لنینسم مرده است و آنچه اهمیت دارد فتح جامعه مدنی است.

۹. اکنون زاویه دید خود را اندکی تغییر می‌دهیم و به امر حل مسئله علم و ساختارهای علمی می‌پردازیم که شباهت بسیاری به حل مسایل اجتماعی و سیاسی دارد که تاکنون با ایجاد و حتی ایجاد می‌مخل آن را بیان کردیم. برای تشریح این امر به سراغ فیلسوف و نظریه پرداز دیگری، کارل پوپر، می‌رویم. پوپر هر چند در نگاه اول به حل مسئله علمی اشاره می‌کند اما هدف او حل کلیه مسایل اعم از سیاسی و اجتماعی است. رورتنی در مقاله خود می‌نویسد "مردم باید

*. والتر بنیامین در مرز اسپانیا از بیم افتادن به دست نازیها خودکشی کرد و بر تولد برشت شری درباره او گفت که با این کلمات آغاز می‌شود:

به جای توجه به بازسازی دستگاه معرفت و شناخت خود فقط به افراد آسیب دیده توجه کنند و به جزئیات درد و رنج آنها بپردازند. یکی از اختلافات پوپر و رورتی در آن است که پوپر این دو را مانع‌الجمع نمی‌داند. رورتی می‌تواند در جهانی خواسته‌های خود را بیان کند که پوپر آن را توصیف و تجویز کرده است.

۱۰. می‌شد نظریه پرداز دیگری را برای تشریح موضوع "حل مسئله" اعم از علمی و سیاسی و اجتماعی و روانی انتخاب کرد، فی‌المثل خود هابرماس را، اما به دو دلیل پوپر را برگزیده‌ایم.

الف). پوپر فیلسوف علم است و از آن جا که علم و دستاوردهای آن در قالب به اصطلاح تکنولوژی مورد علاقه شدید ایرانیان است و همگان در کسب علم و فناوری توصیه می‌کنند احتمالاً بررسی آراء او مناسب‌تر از بررسی آراء فیلسوفی است که سعی کرده است از لابه‌لای پیچ و خمهای فلسفه‌ها و جامعه‌شناسیهای متفاوت راهی برای حل مسئله بیابد. هابرماس نیز همچون پوپر حل مسئله را در قالب نقادی و استدلال بهتر می‌داند. وی در کتاب اندیشه پست متافیزیکی (هابرماس ۱۹۹۸) خاصه در فصل ۸ ضمن بررسی رمان اگر شبی از شبهای زمستان مسافری نوشته ایتالوکالونیو به وظیفه حل مسئله حتی در حیطه‌ای بس بعید از علم همچون نقد ادبی می‌پردازد.

ب). پوپر در ایران فیلسوف شناخته شده‌ای است و کتابهای بسیاری از او ترجمه شده است، اما به این بُعد از تفکر او که مورد توجه این مقاله است چندان وقعی گذاشته نشده است.

۱۱. پوپر نظریه سه جهان خود را در کتابهای متفاوتی مورد بحث قرار داده است (پوپر ۱۹۷۵، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱). قصد ما در این جا توضیح تمام و کمال این نظریه و انتقاداتی که بر آن وارد شده است نیست. (برای اطلاع از انتقادهایی که از نظریه پوپر شده است رجوع کنید به اهریر ۱۹۸۰، استاکس ۱۹۹۸). هدف ما به دست دادن شرح مختصری از نظریه سه جهان برای پیشبرد بحث حاضر است. تأکید پوپر بر اینکه تمام زندگی حل مسئله است و اختصاص دادن کتابی به این نام نشانگر اهمیت این امر نزد اوست. پوپر بر آن است که "علوم طبیعی و همچنین انسانی همواره از مسئله شروع می‌کنند، از این واقعیت که همان طور که فیلسوفان یونان می‌گفتند چیزی ما را به شگفتی و امی دارد" (پوپر ۲۰۰۱: ۳).

از نظر پوپر علم برای رسیدن به مقصود از همان روشی استفاده می‌کند که عقل سلیم نیز از آن سود می‌جوید یعنی آزمون و خطا. اما پوپر پیشتر می‌رود و بر آن است که نه فقط علم و عقل

سلیم از این روش منطقی استفاده می‌کنند بلکه حتی موجودات تک یاخته‌ای نیز از همین روش برای بقاء سود می‌جویند. و در این راه تفاوتی میان موجود تک یاخته‌ای و انسان وجود ندارد. او سعی می‌کند با استفاده از نظریه تکاملی داروین بگوید که در حیوان نوعی میل^۱ وجود دارد که بر مبنای آن انتظار دارد نظمها یا قوانینی در اطراف خود ببیند و بر مبنای این نظمها و قوانین رفتار کند. مسئله زمانی آغاز می‌شود که انتظارات حیوان درست از آب درنیاید در نتیجه حیوان باید با آزمون و خطا انتظارات جدید را جایگزین انتظارات غلط قدیمی کند. اگر حیوان نتواند این کار را انجام دهد از بین خواهد رفت و اگر بتواند به بقای خود ادامه خواهد داد. پوپر می‌نویسد «می‌خواهم آنچه را تاکنون درباره فراگیری از طریق آزمون و خطا گفته‌ام در الگوی سه مرحله‌ای خلاصه کنم. این مدل دارای سه مرحله زیر است:

۱. مسئله.

۲. راه‌حلهای ارائه شده.

۳. رد و ابطال» (پوپر ۲۰۰۱: ۴).

اولین مرحله که همان بروز مسئله باشد زمانی اتفاق می‌افتد که اخلالی در نظم طبیعی به وجود آید یعنی اخلال در انتظارات ذاتی که یا کشف شده است یا از طریق آزمون و خطا آموخته شده است. مرحله دوم مرحله حل مسئله و مرحله سوم رد یا ابطال راه‌حلهایی است که به موفقیت نمی‌انجامند.

پوپر تأکید می‌کند آنچه در این مدل سه مرحله‌ای امری اساسی محسوب می‌شود تکثر نهفته در آن است، به عبارت دیگر اگر چه بروز مسئله ممکن است به شیوه‌ای فردی رخ دهد اما راه‌حلهای انتخابی برای آن امری جمعی و متکثر است و این امر حتی در مورد حیوانات نیز مصداق دارد. رد و ابطال راه‌حلهای ناموفق نیز امری جمعی محسوب می‌شود.

این منطق نه فقط در تکامل ارگانیسم فردی بلکه در تکامل نوع نیز مصداق دارد. اگر تغییری در وضعیتهای محیطی یا در ساختار درونی ارگانیسم رخ دهد مسئله به وجود می‌آید و نوع باید خود را به نحوی با شرایط جدید تطبیق دهد. در نظریه داروین تطبیق دادن از طریق جهش در ساختار ژنتیکی اتفاق می‌افتد. پوپر این جهشها را با دومین مرحله فرمول پیشنهادی خود یکی می‌داند اما متذکر می‌شود که جهشهای ژنتیکی ممکن است خطرناک باشند و به مرگ سلول منجر شوند، بنابراین مرحله دوم اهمیت بسیار دارد و عبارت است از جستجو برای یافتن راه‌حل

مناسب برای مسئله پیش آمده، راه‌حلی که همه نوع باید در آن شرکت جویند. سپس پوپر به مضمون اصلی خود یعنی منطق علم باز می‌گردد و بر آن است که منطق علم نیز از همین سه مرحله تبعیت می‌کند.

وی در مورد مرحله اول می‌گوید همان طور که حیوانات دارای میلهایی هستند و بر مبنای آن میلهها با جهان روبه رو می‌شوند، نه با وضعیتی خنثی، آدمیان نیز همواره با جهان با میانجی مسئله‌ای روبه‌رو می‌شوند نه با مشاهده صرف. از نظر او نظریه قدیمی درباره علم که بر آن است معرفت ما از جهان به تمامی از انفعالات یا تأثرات حسی ناشی می‌شود بر خطاست بنابراین تلاش علمی چیزی نیست مگر حل مسئله. سبب اصرار ما بر این نکته که انسان بی میانجی با جهان روبه‌رو نمی‌شود یعنی همان نکته‌ای که پوپر و پیروان هرمنوتیک و نظریه انتقادی بر آن پای می‌فشارند این است که آدمی با علم نیز بدون میانجیهای گوناگون روبه‌رو نمی‌شود.

بعضیها به گونه‌ای از علم صحبت می‌کنند که گویی علم چیزی است که در آنجا، در بیرون و عمدتاً در غرب وجود دارد و باید آن را اخذ کرد و به اینجا آورد. این دیدگاه فراموش می‌کند که ما حتی در برابر علم نیز باید مسئله خود را پیش نهیم و به میانجی آن از جهان چیزهایی بپرسیم. پوپر در ادامه مقاله خود می‌نویسد: «بنابراین الگوی سه مرحله‌ای من به شیوه‌ای که خواهم گفت به منطق و متدولوژی علم نیز قابل اطلاق است.

۱. نقطه شروع کار همواره مسئله یا موقعیتی مسئله دار است.

۲. راه‌حلهای ارائه شده از پی بروز مسئله اول می‌آید. این راه‌حلهها نظریه‌ها هستند و این نظریه‌ها از آن جا که آزمونهایی بیش نیستند اغلب خطا هستند. آنها اغلب چیزهایی بیش از فرضیه یا حدس نیستند.

۳. در علم نیز ما با رد و ابطال و حذف خطاهای مان، با رد نظریه‌های خطایمان چیز می‌آموزیم» (پوپر ۲۰۰۱: ۷).

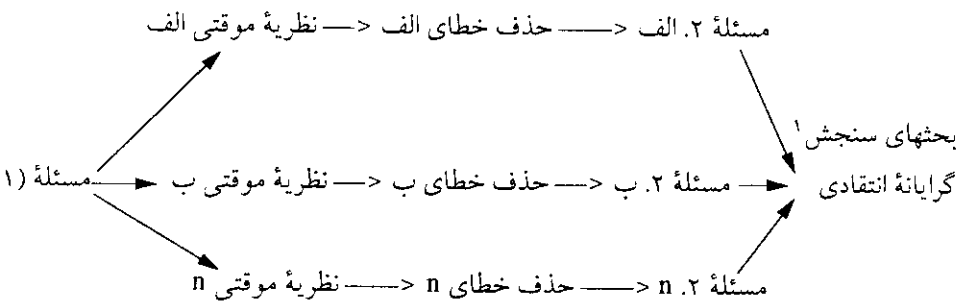
وی در ادامه می‌یرسد «چه چیزی وجه ممیزه دانش انسان است، تفاوت اساسی میان موجود تک یاخته‌ای و دانشمندان بزرگی از قبیل نیوتن و اینشتین در چیست؟» (پوپر ۲۰۰۱: ۷). پاسخ پوپر روش انتقادی است، روش انتقادی است که باعث رشد سریع صور معرفت علمی و پیشرفت شگفت آور علم می‌شود. سپس پوپر مسئله نقادی را با زبان گره می‌زند.

زبان انسانی برخلاف زبان حیوانی که صرفاً متشکل از صداها و احتمالاً رد و بدل کردن نشانه‌ها است ویژگی منحصر به فردی دارد که عبارت است از قابلیت توصیف و به تبع آن فهم جهان- اندکی بعد به برداشت پوپر از جهان خواهیم پرداخت- و تدوین مسایل در قالب

گزاره‌هایی که قابلیت صدق تو ابطال داشته باشند. قدم بعدی پوپر ارائه نظریه سه جهان و کوشش برای حل کردن مسئله نسبت تن- ذهن^۱ است که از نظر او یکی از جدی ترین مسایل فلسفی است. پوپر با طرح این مسئله بر آن است تا به پرسش ذهنی یا عینی بودن معرفت پاسخ گوید و خاصه معرفت مبتنی بر روانشناسی را رد می‌کند. او در حل این مسئله تنها نبود، قبل از او کسانی همچون هوسرل و فرگه نیز در صدد برآمده بودند تا هریک با استفاده از مقوله‌های خاص خود روانشناسی‌گرایی را مورد حمله قرار دهند. اما راه حل پوپر با راه حل آن دو تفاوت دارد، هدف پوپر رسیدن به دانش یقینی نیست بلکه هدف او حل مسئله به یاری خرد جمعی است. پوپر اساساً بقای هر نوع جامعه‌ای را در گرو حل صحیح مسئله تن- ذهن می‌داند. او که نه مونیست است و نه همچون دکارت دوآلیست، خود را کثرت‌گرا می‌نامد و کثرت‌گرایی را لازمه نقادی و حل مسئله و ابزار رسیدن به زندگی سعادت‌مند می‌داند. بنابراین برخلاف دکارت که قایل به دو جهان ذهن و عین است، پوپر سه جهان را از یکدیگر تمیز می‌دهد که اگر چه با یکدیگر در حال کنش و واکنش‌اند اما از یکدیگر استقلال دارند و به تعبیری می‌توان گفت استقلال آنها هستی‌شناسانه است: جهان ۱، جهان اشیاء مادی است. جهان ۲، جهان حالتها یا فرآیندهای ذهنی است. جهان ۳، جهان ایده‌ها و هنر و علم و اخلاق و نهادها و در یک کلام کل میراث فرهنگی است. بنابراین جهان ۳ گاهی اوقات چیزهایی فیزیکی هستند مثل مجسمه‌ها و نقاشیها و ساختمانها. اما گاهی اوقات به معنای اول فیزیکی نیستند ولی عینیت دارند مثل نمایشنامه‌ها و موسیقی و نظریه‌های علمی. جهان ۳ اگر چه ساخته ذهن بشری است اما از آن استقلال دارد. دو نکته‌ای که پوپر بر آن پافشاری می‌کند اهمیت بسزایی برای اهداف او در پی دارد. ساخته بشر بودن به آن معناست که این جهان برخلاف جهان ۱ عینیت فیزیکی محض ندارد و عینی بودن آن به آن معناست که رخ داده‌های این جهان هم بر جهان ۲ و هم از طریق جهان ۲ بر جهان ۱ تأثیر می‌گذارند. مهمترین اتفاقی که در جهان ۳ می‌افتد ارائه فرضیه‌هایی درباره مسایل مختلف بشری و ارایه بحثها و انتقادهای جهت حل آنهاست. پوپر سعی می‌کند روند این بحثها را در فرمولی خلاصه کند (پوپر ۱۹۹۴: ۱۲):

مسئله ۲ > حذف خطا > نظریه موقتی > مسئله ۱

اما از نظر او آنچه در واقعیت اتفاق می افتد ارائه یک و فقط یک نظریه موقتی برای حل مسئله نیست، به همین سبب شکل زیر را برای حل مسئله پیشنهاد می کند.



آنچه از این شکل پیداست این است که برای حل یک مسئله می توان راه حل های چندی ارائه کرد و بر مبنای بحث انتقادی در صدد کسب بهترین نتیجه برآمد. پوپر آنچه را در مورد علوم طبیعی صادق می داند در مورد علوم انسانی نیز صادق می داند. از نظر او این بحث های انتقادی که در جهان ۳ رخ می دهد نخست ما را از زندان بیانه های فردی یا دانش ذهنی خود رها می سازد و دوم فضایی عینی به وجود می آورد که در آن هر گفته ای می تواند در معرض بحث انتقادی و آزمون گذاشته شود. شاگرد پوپر ایمره لاکاتوش، دیگر فیلسوف نامدار علم، این نظریه های متفاوت را «طرح های تحقیقاتی» مختلف در نظر می گیرد که هر یک دارای یک هسته نظری مستحکم و نظریاتی پیرامونی هستند که به منزله کمربند ایمنی آن نظریه عمل می کنند (لاکاتوش ۱۹۷۸). بنابراین در طرح لاکاتوش پیشرفت علم انسانی و طبیعی وابسته به جدال طرح های تحقیقاتی رقیب برای حل مسئله مفروض است. عکس این نظریه نیز صادق است یعنی طرح های تحقیقاتی متفاوت هر کدام می توانند توجه خود را به مسئله ای معطوف سازند و با انجام تحقیقات مستدل درباره آن، آن را به مسئله بدل کنند که طرح های دیگر نیز ناگزیرند به آن پاسخ دهند. ما می توانیم مثالهایی را از حیطه علوم دقیقه و انسانی برای روشن شدن این امر

بیاوریم: مسئله‌ای را به نام بیماری ایدز در نظر بگیرید، گروه‌های تحقیقاتی مختلف از جهات گوناگون می‌توانند در حل این مسئله که همان یافتن علاج آن باشد بکوشند. آنان یافته‌های خود را در نشریات تخصصی به چاپ می‌رسانند و بدین ترتیب از پیشرفت‌ها و حتی نقائص کار خود مطلع می‌شوند. بعید نیست در این میدان رقابت، طرح تحقیقاتی جدیدی به وجود آید که سعی کند با تلفیق عناصری از پروژه‌های دیگر، خود مدعی مداوای این بیماری شود. چنین امری در هر علمی اعم از آنکه جامعه‌شناسی باشد یا فیزیک یا جز آن می‌تواند رخ دهد. برای مثال در فیزیک طرح‌های تحقیقاتی اینشتینی و کوانتومی با یکدیگر در حال رقابت‌اند و در جامعه‌شناسی نیز با مسامحه می‌توان گفت که طرح‌هایی تحقیقاتی از قبیل کارکردگرایی و کنش متقابل نمادی در رقابت با یکدیگر می‌کوشند که به حل مسایل اجتماعی یاری رسانند. در سطح وسیع تر دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی نیز بر مبنای همین الگو کار می‌کنند. اگر جامعه‌شناسی را در آمریکا در نظر بگیریم می‌توان گفت دانشگاه هاروارد به طور سنتی کارکردگرا بوده است، دانشگاه شیکاگو طرفدار کنش متقابل نمادی و جز آن. این مکاتب و این دانشگاه‌ها مجلات مخصوص به خود دارند که در آنها مبارزه بر سر حل مسائل ادامه دارد.

۱۲. همان طور که دیدیم علوم دقیقه نیازمند نقادی هستند تا بتوانند به حل مسائل خود نایل آیند. مسائل اجتماعی نیز نیازمند همان نقادی هستند و اگر به هر سبب و علتی از آزادی مناقشه برای حل مسئله اجتماعی جلوگیری شود به معنای آن است که جامعه‌ای که چنین سد و منعی را سر راه بحث‌های انتقادی ایجاد می‌کند مانع انطباق‌پذیری خود با وضعیتهای متغیر شده است. از نظر پوپر این جامعه تفاوت چندانی با آن جانور تک یاخته‌ای ندارد که به سبب عدم توانایی برای وفق دادن خود با شرایط جدید نابود می‌شود.

۱۳. آیا جامعه‌ای می‌تواند وجود داشته باشد که در آن علوم مختلف به نحوی از انحاء حاضر باشند اما به مهم‌ترین وظیفه خود که حل مسایل در جهان ۳ باشد عمل نکنند، آن هم به این سبب که جهان ۳ تشکیل نشده است؟ از حیث نظری چنین امری به ظاهر ممکن نیست زیرا پوپر برای هر یک از این جهان‌ها شأنی هستی‌شناسانه قایل شده است. بنابراین جهان ۳ نمی‌تواند وجود نداشته باشد. پس چگونه است که جهان ۳ نمی‌تواند وجود نداشته باشد اما در عین حال جوامعی وجود داشته باشند که علوم متفاوت در آنها حاضر باشد بدون آنکه در جهان ۳ به فعالیت خود ادامه دهد. بهتر است برای روشن شدن این امر به سراغ برایان مگی برویم که در مقایسه‌ای هوشمندانه فلسفه زبانی پوپر را که جهان ۳ بخش لایتجزای آن است با توانش زبانی جامس‌کوی مقایسه کرده است (مگی ۱۹۷۵: ۵۹-۵۸). از نظر جامس‌کوی همه آحاد بشری دارای

توانش زبانی هستند به عبارت دیگر امکان یادگیری سخن گفتن را دارند اما اگر همچون کاسپار هاوزر و کسانی امثال او این توانش را به فعل در نیاورند قدرت سخن گویی نخواهند یافت. بر همین سیاق نیز می‌توان گفت که گرچه جهان ۳ پوپر لاجرم وجود دارد اما به فعل در آوردن آن محتاج عوامل دیگری است که آزادی سخن گفتن و انتقاد کردن و امکان ارائه استدلال بهتر از اهم آنهاست. سرنوشت علم در اغلب کشورهای جهان سوم از سرنوشت کاسپار هاوزر متفاوت نیست. در این گونه کشورها همگان طرفدار «علم» هستند و می‌پندارند که «علم» آن جا، جایی در جهان وجود دارد و برای وارد کردن آن اقدام به تأسیس دانشگاهها می‌کنند و رشته‌های مختلفی را پایه گذاری می‌کنند اما امکان فعلیت یافتن علم در جهان ۳ را به این سبب از میان می‌برند که آزادی را که لازمه آن است بورژوازی یا متعلق به غرب متصور می‌شوند. آنها علم را به کاسپار هاوزر تبدیل می‌کنند. موجود گنگی که چیزهایی می‌گوید اما قادر به سخن گفتن نیست. ۱۴. آیا علم در ایران در جایی به نام جهان ۳ در حال فعالیت است. جواب این پرسش بدون شک منفی است. بدون تردید کتابها و مقالات بسیاری در علوم متفاوت نوشته و ترجمه می‌شود و اخیراً برای بالابردن آمار تحقیقات و رساندن آن به حد استاندارد جهانی پولهای کلانی صرف تحقیقات می‌شود اما می‌توان گفت همه اینها فرآیندهایی هستند که در جهان ۲ پوپری محصور مانده‌اند، همه اینها گفته‌های شخصی هستند. سبب این امر آن است که اغلب محققان ایرانی نه خود را ملزم به رعایت طرح تحقیقاتی خاصی می‌کنند و نه دست به نقادی کارهای یکدیگر می‌زنند و ای بسا دیده شده است که محققى در یک تحقیق از طرح تحقیقاتی الف و در تحقیقی دیگر از طرح تحقیقاتی ب استفاده کرده است، امری که اگر در اجتماعی علمی که از قواعد پیشرفت علم آگاه است رخ دهد احتمالاً محقق متهم خواهد شد که به بیماری اسکیزوفرنی دچار شده است. در غیاب طرحهای تحقیقاتی منسجم و در جهان ۳ کج و معوج، احتمالاً هر انتقادی نوعی کینه توزی شخصی تلقی خواهد شد. در این مورد تفاوتی میان دنیای آکادمیک و دنیای سیاست وجود ندارد. منادهای اجتماعی کاملاً شبیه یکدیگرند. می‌توان پرسید آیا تحقیقات متعددی که در رشته‌های گوناگون در سالهای اخیر انجام شده است، تحقیقاتی شایسته و درخشانند یا به هیچ دردی نمی‌خورند؟ کسی نمی‌تواند پاسخ این پرسش را بدهد زیرا اکثریت قریب به اتفاق آنها به جهان ۳ نیامده‌اند و نقادی نشده‌اند.

۱۵. نمی‌توان انکار کرد که در حیطه‌هایی خارج از فضای آکادمیک فی‌المثل در حیطه نقد هنری غیر آکادمیک و فوتبال چیزی شبیه جهان ۳ تشکیل شده است. در این جا مجال بررسی علل عدم تشکیل جهان ۳ در دنیای آکادمیک فراهم نیست، فقط می‌توان به نکاتی اشاره کرد.

یکی «درس» پنداشتن «علم» است. اغلب گمان می‌کنند که فیزیک و جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی «درس» هستند. بیهوده نیست که کتابهای «درسی» دانشگاهی پُرفروش‌ترین کتابهای دانشگاهی‌اند. استاد درس می‌دهد و دانشجو باید از روی کتابها و جزوات درسی آن درسها را بخواند و پس دهد. برای هر درسی نیز از بالا طرح درسی نوشته شده است که همه دانشگاهها ملزم‌اند بر مبنای آن عمل کنند. سر درجا زدن رشته‌های علوم انسانی و علوم دقیقه در همین نکته نهفته است: درس پنداشتن علم و جدا ماندن آن از مسائل زندگی. علم بازاری است که بدون ارتباط با زندگی در محیط بسته دانشگاه در جریان است. همگان گلیه می‌کنند که علوم اجتماعی قادر به پاسخ‌گویی به مسائل زندگی نیست و علوم دقیقه بدون پیوند با صنعت به دور خود می‌چرخد. علی‌رغم وجود این همه دانشکده‌های فنی هنوز در فلان ماشین ساخت کارخانه‌های داخل یا بسته نمی‌شود یا باز نمی‌شود؛ و اگر در رشته‌ای هم چون فیزیک و شیمی موفقیت‌هایی به دست آمده است حاصل کار کسانی است که جزایری منزوی به دور از وضعیت آکادمیک معمول به وجود آورده‌اند. نکته بعدی آن است که کسانی سبب سستی دانشگاهها را عدم تمرکز تصمیم‌گیری می‌دانند اما این اندیشه خطاست. کاملاً برعکس باید گفت که چرا مراکز تصمیم‌گیری متکثر نیست. به عبارت دیگر چرا هر دانشگاهی آنقدرها آزاد نیست که بتواند فی‌المثل در رشته جامعه‌شناسی تصمیم بگیرد طرح تحقیقات پذیرفته شده‌ای از قبیل کارکردگرایی یا کنش متقابل نمادی را اختیار کند و مسائل اجتماعی را مطالعه نماید. شعار «تصمیم‌گیری متمرکز، اجرای غیر متمرکز» شعاری خطاست. این شعار بسیار شبیه شعار لنینی سانترالیسم دموکراتیک است. ایده‌ای که افراد آینده‌نگری هم چون رزا لوکزامبورگ گفتند در آینده نه فقط براساس آن رهایی به دست نخواهد آمد بلکه استبدادی به وجود خواهد آمد بدتر از دنیای تزار. گفته رزا لوکزامبورگ درست از آب در آمد و نظامی که براساس شعار لنین ساخته شده بود در هم شکست. سخن کوتاه حل مسئله در گرو قوام یافتن جهان ۳ است، جهانی که در آن طرحهای تحقیقاتی گوناگون بر سر حل مسائل با یکدیگر رقابت کنند. حل مسائل اجتماعی و سیاسی نیز در گرو طرح آنها در پایین، در جامعه مدنی نزد مردم است نه در بالا در دولت و در جنگ بر سر تصاحب قدرت دولتی. *

مآخذ

○ رورتی، ریچارد (۱۳۷۳) «هایدگر و کوندرا و دیکنز»، فصلنامه ارغنون، شماره ۱.

- Althusser, Louis (1977) *Lenin and Philosophy and Other Essays*, London: NLB.
- Gramsci, Antonio (1979) *Selections from the Prison Notebooks*, London: Lawrence and Wishart.
- Habermas, Jurgen (1998) *Postmetaphysical Thinking*, Cambridge: Polity Press.
- Lakatos, Imre (1978) *Philosophical Papers*, Vol. 1, Cambridge: Cambridge University Press.
- Magee, Bryan (1975) *Popper*, Glasgow: Fontana.
- O'Hear, Anthony (1980) *Karl Popper*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Popper, Karl (1975) *Objective Knowledge*, Oxford: Oxford University Press.
- Popper, Karl (1996) *Knowledge and the Body-Mind Problem*, London: Routledge.
- Popper, Karl (2001) *All Life Is Problem Solving*, London: Routledge.
- Rorty, Richard (1991) *Essays on Heidegger and Others*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rorty, Richard (1995) *Contingency, Irony and Solidarity*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Stokes, Geoffrey (1998) *Popper*, Cambridge: Polity Press.